



## صدراعظم در آلاچیق

نخستین پارک تهران کجاساخته شد؟

۱۱

یکشنبه ۲ بهمن ۱۴۰۱ | جمادی‌الثانی ۱۴۴۴ | سال سی‌ویکم | شماره ۹۶ و ۸۶

## نبرد برقی‌ها با آلودگی هوا

با پیشرفت فناوری، وسایل نقلیه تمام‌الکتریکی در حال رواج پیدا کردن در کشورهای مختلف جهان هستند

۱۲



# همیشه یک زندگی



ویدئوی این گزارش را با اسکن این کد می‌توانید ببینید.

عکس همشهری احمدعباس نژاد

# دخترم! شهید را باورپذیر روایت کنید

مادر شهیدان روشن چراغ خطاب به خبرنگار همشهری


**مهناز عباسیان**  
روزنامه‌نگار

و یازنشته‌فرهیخته را بر سینه دارد. او دینش به این وطن را با تقدیم ۲ پسر ادا کرده اما باز دست از ایثار نکشیده؛ وقتی در اصفهان، پشت جبهه بود پناهی شد برای خانواده‌های جنگ‌زده؛ با همسرش هر کمکی که از دست‌شان ساخته بود از مالی گرفته تا مشاوره و هدایت تحصیلی برای این خانواده‌ها انجام دادند. روزهای اعزام دخترش به‌عنوان پرستار و همسرش به‌عنوان امدادگر به جبهه، خودش هم دوره‌های نظامی دیده تا اگر لازم شد سزآم شود. «مریم آقا احمدی زنگنه» مادر شهیدان علی و محمد روشن چراغ، در سال‌های بعد از جنگ در اصفهان و تهران به تدریس ادامه داد تا در جبهه‌های دیگر برای جهاد فرهنگی و آموزشی قدم بردارد. این مادر حالا که ۷۶ سال دارد و یازنشته‌شده، دست از تلاش برنداشته و در رشته مشاوره در درس می‌خواند. او حتی اگر رشته مشاوره را آکادمیک نمی‌خواند، باز هم کلامش دلنشین است و راه‌گشا. سراسر او وقتیم تا از روش‌های تربیتی‌اش در مدرسه و خانه برای ما بیشتر بگوید.

در یک روز برقی مهمان خان‌اش می‌شویم و گرمای وجودش سوز سرما را از خاطرمان می‌برد. در عین حال که خیلی سیادی آداب است و با احترام زیادی از ما استقبال می‌کند، صمیمیت خاصی در وجودش موج می‌زند صحبت‌هایش را از مرحوم حاج حسین، همسرش شروع می‌کند: «سال ۱۳۳۸ بود که ازدواج کردم. ازدواج ما سنتی بود اما با محبت همسر، شور و عشق و احترام در زندگی ما برقرار شد. معلم بود و با عشق، معلمی می‌کرد، عاشق این بود که انسان تربیت کند. با تشویق او بعد از ازدواج و هم‌زمان با به دنیا آمدن بچه‌ها در درس را ادامه دادم. تا ۴ بچه داشتم که به‌عنوان دبیرم را گرفتیم؛ تا ۲ پسر و ۲ دختر. وارد آموزش و پرورش شدم و شغل معلمی را انتخاب کردم.»

**همسر، نقطه عطف زندگی‌ما**

حاج حسین نقطه عطف زندگی ما بود. شکل و اساس خانواده را به شکلی بنا کرده بود که زن در خانه تک‌ریم می‌شد. خیلی ارزشش برای من قابل بود. تشویقم کرد بعد از ازدواج با وجود احترام‌های خانه و بچه‌داری، درس بخوانم و شغل معلمی را انتخاب کنم. برای رشد و تربیت بچه‌ها وقت می‌گذاشت؛ نه فقط بچه‌های خودمان که برای همه شاگردانش. خودش معلم بود و دلسوز. آن

سال‌ها مرسوم بود که پسر‌ها عزیز کرده باشند و در خانه دست به سیاه و سفید نزنند و همه کار‌های خانه را مادر و دختر‌های خانه انجام دهند اما پسرانم اینگونه نبودند؛ کمک حال من در خانه بودند. دیگران می‌گفتند انگار نه انگار اینجا تا ۴ بچه زندگی می‌کنند. چطور اینقدر تمیز و مرتب است. این کار کردن در خانه را از حاج حسین یاد گرفته بودند. من اگر معلم نمونه شدم و مادر در این جایگاه هستم همه را مدیون مرحوم حاج حسینم.»

**کنار درس مهارت یاد بگیرند**

پسرانش را آقا صدا می‌زند؛ علی آقا و آقا محمد. با ذوق خاصی دستش را بلند می‌کند سمت عکس پسران و می‌گوید: «این پسرم که سمت راست عکس با پیراهن آبی می‌بینید، علی آقا است؛ پسر اولم که سال ۴۴ شب یلدا به دنیا آمد. خیلی زرنگ

**با زبان نرم برای دین تبلیغ می‌کرد**

آقامحمد ۵۵ فروردین سال ۴۸ به دنیا آمد. با بچه‌های هم‌سن و سالش حتی بزرگ‌تر، از هر طیفی که بودند مذهبی و غیرمذهبی نرم و خوش‌رفتار بود. این جمله را مادر در وصف پسر دوشم می‌گوید و ادامه می‌دهد: «فعال بود. فعالیت اجتماعی زیادی داشت. رفتارش متعادل بود و دوستان زیادی داشت. حتی با آنهایی که با او هم‌عقیده نبودند هم رفاقت داشت و می‌گفت باید با زبان نرم برای دین تبلیغ کنیم. خاطرم هست یک‌بار با آقامحمد رفته بودیم خرید. در مسیر دیدیم کسی با برخورد نامناسب و خشن خرید. در مورد خطاب و عتاب قرار داده و به اصلاح او را نهی‌ی از منکر می‌کند. آقامحمد او را کنار کشید و گفت: نباید خشن رفتار کنی! باید به سبکی صحبت و رفتار کنیم

که کسی از دین زده نشود. سبک راهنمایی ما باید به‌گونه‌ای باشد که دوست جدیدی به دوستان‌مان اضافه کنیم نه اینکه او را بدتر دشمن کنیم. دوست نداشت عقایدش را به کسی اجبار کند بلکه با رفتارش آنها را سمت خود می‌کشاند.»

آقامحمد ورزش کشتی را انتخاب کرده و در این رشته مدال طلا و نقره هم گرفته بود. اوایل خانم معلم و حاج متعال داری بودند که کشتی

**مادر بزرگ دانشجو**

**مکتب**

سراسر نکا پوست؛ حتی حالا که یازنشته‌شده و یا به سن گذشته است. خودش می‌گوید: «دوست ندازم چون ستم بالا رفته و یازنشته‌شدم محکوم به خانه‌نشینی باشم و منتظر مرگ. دوست دارم تا زنده‌ام رشد کنم. وقتی سال ۸۴ یازنشته‌شدم تازه کنکور داده و دانشگاه قبول شدم. اما همان سال‌های اول، همدم زندگی‌ام حاج حسین بیماری سختی گرفت. به‌خاطر پرستاری از او در سرم را رها کردم. وظیفه اول و آخر پرستاری از حاج حسین عزیزم بود. او بعد از ۶ سال بیماری سخت، برکنشد و من باز تنها شدم. چند سال بعد دوباره کنکور دادم و در رشته مشاوره قبول شدم. حس می‌کنم حضورم در دانشگاه به دانشجویانی که مثل فرزندان و نوه من هستند انگیزه و روحیه داده است.» این حرفی‌اش که خودش می‌گوید.

عازم جبهه شد. البته او از سربازی معاف بود. چون هم تک‌فرزند پسر خانواده بود و هم برادر شهید و هم دانشجوی تربیت معلم. از طرفی پدر و خواهرش هم مدام به‌عنوان پرستار و امدادگر به جبهه می‌رفتند و می‌آمدند. فرامنده گردان ۲۷کمیل بود. در عملیات کربلای ۴ مجروح شد و در عملیات کربلای ۵ شه شهادت رسید. همان روز‌ها همسر هم در جبهه بود و آقامحمد را چند روز قبل از شهادت در دو کوهه دیده بود. فرزندان هم مسیر سبز و روشنی را انتخاب کردند و از آنها می‌خواهم من راهم دعا کنید. برای همه مادر‌ها دعا می‌کنم تا از مادر بودنشان نتیجه خوبی برای تربیت فرزندان‌شان بگیرند.»

**شهید را باور پذیر توصیف کنید**

یک عمر درس داده؛ نه فقط درس حساب و هندسه که درس زندگی داده و می‌دهد. معلمی از زندگی کرده و می‌گوید معلمی شغل نه عشق من است. راست‌هم می‌گوید هر حرفی که می‌زند، سنجیده‌است و کلی حرف حساب پشت آن است. وقتی صحبت‌هایش را گوش می‌دهیم یاد کلاس درس می‌افتیم. آنقدر جذاب و کاربردی حرف می‌زند که دوست‌داری مثل بچه‌های مدرسه‌ای سنجیده‌است و کلی حرف حساب پشت آن است. در درس می‌افتیم. آنقدر جذاب و کاربردی حرف می‌زند که دوست‌داری مثل بچه‌های مدرسه‌ای سنجیده‌است و کلی حرف حساب پشت آن است. در درس می‌افتیم. آنقدر جذاب و کاربردی حرف می‌زند که دوست‌داری مثل بچه‌های مدرسه‌ای سنجیده‌است و کلی حرف حساب پشت آن است.

علاقه‌مند مطالعه و ورزش از جمله کشتی، کاراته و شسنا بودند. با تربیت خانواده و انتخاب درست، به این مسیر رسیدند که با شروع جنگ تحمیلی، شش‌جانه‌زندگی عادی را رها کرده و برای حفظ وجب به وجب خاک وطن به میدان رفتند. تربیت درست در خانواده و مدرسه و جامعه باعث می‌شود تا بچه‌ها انتخاب درست داشته



باشند.» پسر‌ها هر سال روز مادر یادگاری‌های جالبی می‌گرفتند؛ «یک مسال علی آقاروز مادر برای من یک مجسمه دکوری زیبا گرفت که روی آن دماسنج بود. آقامحمد هم یک سرویس کفگیر و ملاقه آویز دار گرفت. در مناسبت‌های مختلف احساس و تبریک‌شان را، برایم در نامه می‌نوشتند و نقاشی می‌کردند. من تعدادی از آنها را یادگار می‌نگه داشتم. خط خیلی قشنگی داشتم. خطاطی می‌کردند.»

**حامی جنگ‌زده‌ها**

وقتی جنگ شروع شد، همه اعضای خانواده روشن‌چراغ پای کار آمدند. اول دختر جوان خانواده که تازه پرستار شده بود با تیم پزشکی اعزام شد. بعد پدر با هلال‌احمره برای امداد رسانی رفت. پسر‌ها هم یکی بعد از دیگری رفتند جبهه. مادر خانواده هم بیکار ننشست؛ دوره‌های آموزش نظامی و کار با اسلحه را گذرانده و آماده اعزام بود. خودش می‌گوید: «با آنکه باردار بودم و بیش‌تر اعضای خانواده هم در جبهه بودند، خودم را آماده دفاع از میهنم کرده بودم. نمی‌توانستم نسبت به میهن و خاک وطنمان بی‌تفاوت باشم. جبهه اولویت زندگی‌های که به‌اصفهان آمده بودند، موشک‌بازان بود و او آوری و در بدری. خیلی‌ها از خانه و کاشانه‌شان دور شده و به شهر‌های امن پناه بر دند. خانواده شهید روشن‌چراغ نسبت به جنگ‌زده‌هایی که به‌اصفهان آمده بودند، بی‌تفاوت نبودند. پیگیر مسائل مالی خانواده‌ها و مشکلات تحصیلی دانش‌آموزان مهاجر بودند. بچه‌ها دیگر رغبتی به درس خواندن نداشتند. این خانم معلم بود که آنها را برای دوباره در‌س خواندن تشویق و کمک‌شان کرد.»

**مادر هر روز درس تازه‌ای برای گفتن دارد**
خواهر شهید درباره مادرش توصیف زیبایی دارد و می‌گوید: «ها در تمام این سال‌ها مادر را در کنار روزمرگی‌های خانم‌های خانه‌دار، عمدتاً در حال مددکاری اجتماعی به نیازمندان و یا در حال مطالعه دیده‌ایم. مادر در کنسار آندوه بی‌حدی که در فراق ۲ فرزند شهیدش داشته، در کنار اشک‌ها و غم‌ها، زنی قدرتمند و دغدغه‌مند بوده و روحیه اجتماعی بالایی داشته و از بانوان فعال بوده. تا جایی که به او به‌طور جدی پیشنهاد شد که وارد عرصه انتخابات شود اما او نپذیرفت و همیشه می‌گوید اولویتم شغل معلمی است. عاشق این شغل و شاگردانم بودم. مادر ما سال‌ها وفادارانه و به زیبایی با پدر فقیدمان زندگی کرد و در آخرین سال‌های زندگی پدرمان، مرحوم دکتر حسین روشن‌چراغ، عاشقانه در کنارش بود و از او پرستاری کرد و حالا با توجه به شرایط سنی و جسمی‌اش و با داغ‌هایی که در سینه‌اش از فراق فرزندان رشیدش و دوری از پدرمان دارد، هنوز هم نبض زندگی مادرخان و نوه‌هایش است. او هرروز حرف و درس تازه‌ای برای گفتن به ما دارد و هر بار ما را زنده‌تر و بیدارتر می‌کند.»

**روایت مادر شهید**

خبر

## کتاب «دایی» خواندنی‌شد



کتاب «دایی» مجموعه خاطرات رزمنده اینارگر علی یحیی‌پور با مصاحبه و تدوین حسن و حسین شیردل توسط نشر سرو به چاپ رسید. هیچ‌کس دلش نمی‌خواهد شخص دیگری خاطرات او را بخواند اما اگر این خاطرات به اندازه کافی جذاب باشند و اطلاعات تجربیات ما برای دیگران مفید باشد، ارزش این را دارد که تجربیات شخصی و دست‌نوشته‌هایمان را در معرض دید و قضاوت دیگران قرار دهیم. یکی از بهترین راه‌های خواندن تاریخ، تجربه آن از دیدگاه دیگران و دیدن دنیا با چشم‌ها و کلمات افراد دیگر است. در این میان خاطرات و نوشته‌های رزمندگان دوران پرافتخار ۸ سال دفاع مقدس برای نسل جوانی که آن دوران را به چشم خویش ندیده‌اند بسیار جذاب و خواندنی است. کتاب «دایی» یکی از همین خاطره‌نگاری‌های جذاب و خواندنی از دوران دفاع مقدس است که می‌تواند مقبول نظر مخاطبین این حوزه بیفتد.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «به دایی گفتم: دایی با این عملیاتی که ما انجام دادیم، بعد از جنگ، مار و روی سر خودشون نگه‌می‌دارن و حلوا حلوا می‌کنن، نه؟ حرفم تمام نشده بود که دایی زد پس کلام. گفت: مردحسابی به‌جای اینکه دعا کنی ما تو جنگ شهید بشیم داری فکر می‌کنی که بعد از جنگ برای ما چه کار می‌کنی؟ سری تکان داد و ... یاد آن صحنه که می‌افتم می‌بینم دایی هنوز دارد از سر آفوس سر تکان می‌دهد. به این فکر می‌کنم که آنها به چه چیزی فکر می‌کردند و دغدغه ما از همان روز‌ها چه بودا او داشت آینده را می‌دید و آرزوی شهادت می‌کرد اما من آینده‌ام را زنده می‌دیدم. آنها تاریخ را ورق زده بودند و به انتهای کتاب زندگی رسیده بودند و ما هنوز در صفحه اول کتاب تاریخ بودیم...»

## ۱۰ وصیت‌نامه شهدای خوزستان چاپ شد

کتاب «وصیت‌نامه کامل شهدای استان خوزستان» با هدف انتشار و ترویج فرهنگ شهادت به چاپ رسید.

مراسم رونمایی این کتاب با حضور رئیس‌جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران در اهواز برگزار شد. قاضی‌زاده هاشمی در این مراسم گفت: «۱۰ وصیت‌نامه شهدای استان خوزستان (دقتر اول)، حاصل بررسی‌ها و بازنگری‌های کارشناسانه همکاران محترم بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خوزستان و اداره کل اسناد و انتشارات در قالب کتاب به چاپ رسیده‌است. بررسی وصایای شهدا می‌تواند نمادی روشن و مستند از تفکر و اندیشه هر قوم و ملت، شهر و منطقه و حتی خانواده و شخص باشد.» وصایای چاپ شده در این کتاب، با خط خود شهیدان نوشته شده است و پشتوانه رونق بلند، نفس گرم و مسیحایی و مطهر شهیدان را به همه دارد.

## زندگی به سبک جهادی

«زندگی به سبک جهادی» در بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی به قلم محمد تاج‌بیک رستمی به بررسی و بیان فرهنگ جهادی در لابه‌لای گوناگون زندگی دینی در سخنان رهبر معظم انقلاب می‌پردازد. این کتاب در فصل به‌بازشناسی مجموعه بیانات ایشان در حوزه‌هایی نظیر خانواده، دانشگاه، حوزه‌های علمیه... در سال‌های پس از انقلاب تا سال ۱۳۹۳ پرداخته است. جهاد و فرهنگ جهادی همواره در طول تاریخ، مورد توجه ویژه اولیا و پیشوایان ادیان الهی بوده است. و اگر از عوامل معنوی و آنچه خدای متعال وعده آن را به مؤمنان و مجاهدان راه خود داده است هم صرف‌نظر کنیم، بر حسب قوانین عادی زندگی جوامع بشری، هر جامعه‌ای عزت‌ش، قدرتش، آبرو و حیثیتش و هویتش، بستگی دارد به مجاهدت و به تلاش. با تنبلی و این‌آسایی، هیچ ملتی نمی‌تواند مقام شایسته‌ای را در میان ملت‌های عالم یا در تاریخ پیدا کند. آنچه ملت‌ها را، هم در تاریخ و هم در دوران خودشان، در میان ملت‌های عالم سربلند می‌کند، مجاهدت است. زمانی فرد و یک ملت می‌تواند مجاهدت را به‌معنای حقیقی خود انجام دهد که شناخت درست و واقعی و کاملی از مفهوم جهاد و شرایط تحقق و موانع تحقق جهاد را طبق مبانی الهی داشته باشد؛ زیرا جهادی عمل کردن، مفهوم خاصی دارد. هر‌چو ضروری، جهادی نیست.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «تجایی که فرهنگ جهادی نیست و فرهنگ مادی حاکم است، هر انسانی به‌تنهایی خودش محور همه حوادث عالم است. سودا را برای خود می‌خواهد و ضرر را از خود دفع می‌کند. اصل برای او این است؛ لذا تعارض‌ها و بی‌اخلاقی‌ها و بی‌بافتی‌ها و دشمنی‌ها پیش می‌آید.» این کتاب در ۲۶۴ صفحه توسط نشر شهید کاظمی به چاپ هجدهم رسیده است.

